

زندگی

تصویرگر جلد: محمدرضا اکبری
تصویرگر صفحات: میثم موسوی



معاون تربیت بدنی و سلامت وزارت آموزش و پرورش: مسابقات مار- دختر، پدر - پسر و معلمان را به ملقه‌های تکمیلی المپیاد اضافه می‌کنیم.

اینا چی کار کردن که همه با باباهاشون اومدن؟

کاری نکردن، قراره با همدیگه توی المپیاد ورزشی مسابقه بدن.



عهد نامه چی؟!!

دبیر علوم، برای پرسیدن سؤال، به دخترنمره نگاه کرد تا اسم برداشتن ترین آدم کلاس را بفیاند. هیچکس در آن لظه از شنیدن اسم خودش فوشش نمی آمد. دبیر اسم سعید را که صدا زد، همه نفس راحتی کشیدند، اما سعید رنگش پرید. معلوم بود درس نخوانده.

دبیر علوم گفت: «جرم را تعریف کن.»

سعید کمی فکر کرد، اما وقتی نتیجه ای نگرفت، با تردید گفت:

«اجازه، جرم... ها، به کیفی یقه لباس می گویند جرم.»

دبیر علوم با تعجب به سعید نگاه کرد. سعید که تازه به خودش آمده بود، فهمید اشتباه متوجه شده و خودش اصلاح کرد: «اجازه، بیفشید، موسم نیور، فکر کردم اون یکی جرم را می گویند... چیزه جرم... به کج توی کتری و سماور می گویند جرم. آنگاه ممکن هم بعضی وقت ها جرم

می گیرد».

دبیر علوم گفت: همین بوری جلو بروی امسال شاگرد اول می شوی، البته اگر ترشی نفوری! از من گفتن، درس نخوانی یکسره مردود می شوی.

برای بهبود وضعیت درسی سعید، قرار شد هر روز با هم برویم کتابخانه و درس بخوانیم. توی کتابخانه به جز ما، چند نفر دیگر هم نشسته بودند و مطالعه می کردند. از سن و سالشان معلوم بود دارند برای کنکور درس می خوانند. من و سعید چند صفحه درس خواندیم، اما کم کم حرف زدن و یواشکی فندیدن، جای درس خواندن را گرفت. سعید با اشاره به یکی از کسانی که کتاب هایش را روی هم چیده بود و با ناامیدی به مهم آن ها نگاه می کرد، پرسید: «به نظرت، اون که کتاب هایش را جلوش گذاشته و بی حوصله دارد آن ها را ورق می زند چکاره می شود؟»

من هم گفتم: «چون درس نمی خواند که می رود سربازی، ولی چون کتاب ها را مثل دستکاه پول شمار فقط ورق می زند، تا ببیند چند صفحه اند، احتمالاً سرباز بانک می شود.»

اونی که هی چهار فط درس می خواند و چند تا تفسه و بادام و مغز پسته می خورد چی؟

- فکر کنم صنایع غذایی قبول می شود.

- اونی که هر چند دقیقه برای چیزی می رود بیرون و برمی گردد چی؟

- احتمالاً رشته علوم آزمایشگاهی قبول می شود.

هنوز گمانه زنی راجع به آینده کنکور ها ادامه داشت که مسئول کتابخانه گوش بفتمان را گرفت و ما را بیرون انداخت. روز بعد، نوبت دبیر تاریخ بود که سعید را ملک بزند

- عهد نامه گلستان در زمان چه کسی نوشته شد؟

- عهد نامه چی؟

- گلستان

- گلستان... اجازه، سعید

دبیر تاریخ با تعجب توأم با اطمینان به سعید نگاه کرد و پرسید: «بلو بینم پر ناصرالدین شاه اسمش چی بود؟»

- پر ناصرالدین شاه... اجازه؟ آقا ممبرشان قاجار!؟



ورزش همگانه

روح الله احمدی



هم فاکلی و صاف و ساره ورزش کردیم
هم شیک و پر از افکاره ورزش کردیم
یک روز درون خانه، روزی کوچه
یک روز میان جاده ورزش کردیم
دیروز نشسته، دافل سرویس و
امروز کمی پیاده ورزش کردیم
یک سال مداوم از سر شب تا صبح
فوابیده و ایستاره ورزش کردیم
با دوست و هم‌کلاسی و بپه‌ممل
در خدمت خانواده ورزش کردیم
با کی و چه‌بوری و کبا را ول کن
با همت و با اراده ورزش کردیم

صابر قدیمی

۱. وقتی ماشینی حرکت می‌کند چهار نیروی مهم به آن وارد می‌شود. کدام مهم‌تر است؟
۱. نیروی فشار پای راننده به پدال گاز
۲. نیروی جاذبه کسی یا جایی که قرار است پیش او یا آن برویم
۳. ز نیرو بود مرد را راستی!
۴. نیروی انتظامی برای کنترل ترافیک خیابان‌ها

۲. کدام کلمات هم خانواده هستند، اما با هم رابطه فوپی ندارند و مدتی است با هم قهر کرده‌اند!

۱. بیژن، باژن، بایژن
۲. کسک، کشلک، کشلرک، کش کشلگی
۳. پر، ویز، پرویز، واریز ویز ویز به پرویز
۴. گوشه‌پر، ایکس باکس من، تبلت مارم، لپ‌تاپ فواهرم

روش‌های رویارویی با استرس‌های نوجوانان

نوشته‌ی ماندانا سلحشور

استشارات پروان



هدف از نگارش این کتاب، آشنا ساختن نوجوانان با استرس و عوامل به وجود آورنده آن، تأثیری که بر جسم و ذهن‌تان می‌گذارد و از همه مهم‌تر معرفی انواع راهکارهای ساده و مفیدی است که با به کارگیری آن‌ها می‌توانید بر فشارها و تنش‌های روزانه غلبه نمایید.



- روش‌های رویارویی با استرس‌های نوجوانان
- نویسنده: ماندانا سلحشور
- نشر: فراروان
- تلفن: ۰۲۱-۶۴۳۷۷۵۳
- سال نشر: ۱۳۹۳

مورد دانشنیم

مسئول مبارزه با کمران فروشی با یک کمران فروش برفور کرده و خودش جریمه شده است. به این دلیل که از عقب با ماشین کمران فروش تصادف کرده و کارشناس راهنمایی و رانندگی او را مقصر شناخته است.



سارق سابقه‌دار

قاضی: تو فعالیت نمی‌کنی دوباره اینجا پیدایت شده است؟
سارق: باور کنید نمی‌فواستم بیایم، مأموران مرا به زور آوردند.

سؤال ریاضی و تیمارستان

پزشک برای سنبش سه دیوانه از آن‌ها پرسید:
دو دو تا چندتا می‌شود؟
اولی: ۷ تا!
دومی: می‌شه سه‌شنبه!
سومی: چهار تا می‌شود.
پزشک: آفرین! بطور حساب کردی؟
سومی: معلوم است دیگر هفت را از سه‌شنبه کم می‌کنیم، می‌شود چهار تا.



سنگ

رئیس تیمارستان: تو چطور زری سر دوست را شکستی؟
دیوانه سنگی را برداشت و گفت: این طوری!

هفت منهای سه شبه

نام فرزند

اولی: نام فرزندتان را چه گذاشتید؟
دومی: نرخ!
اولی: مگر اسم قمطی بود؟ چرا نرخ؟
دومی: می‌فواهم فرزندم روز به روز رشد کند.





زنگ فناوری اکبر جوجه کویر

علیرضا لبش

ته دیگ سوخته

۱. «شکست می‌تواند به پختگی منجر شود». من پختگی را خیلی دوست دارم. اما از بس شکست فوراً کم‌کم از پختگی رد شده، به چیزغالکی رسیدیم و شبیه ته دیگ سوختهٔ ماکارونی شدیم. روزگار دارد با فشار فاشق ما را در می‌آورد. اگر امکان دارد یک مقدار زیر ما را کم کنید. من ز پختن‌ها پشیمان کشته‌ام، مرحمت کرده مرا فامم کنید.

۲. «باید قبل از اجارهٔ خانه بررسی کنیم که مشکلی وجود نداشته باشد. معمولاً پس از امضا، صاحب خانه مسئولیت تعمیر را بر عهده نمی‌گیرد». دوستی پس از ورود به خانهٔ جدیدش متوجه شد سیستم برق رسانی و آب رسانی، سقف، پنجره، تهویه، دوغاب کف و... به تعمیر و تعویض نیاز دارد و خانه از شش جهت نشست کرده. حساب کرد و دید که هزینهٔ بازسازی آن سه برابر قیمت کل خانه می‌شود. این موضوع را با صاحب خانه مطرح کرد. ایشان هم قول داد اگر وضع بازار بهتر بشود، کوشش شیطان‌گر، احتمالاً می‌تواند در هزینهٔ نصب توری پنجره، نصف مبلغ را با سود چهل درصد به دوستم وام بدهد.

برگرفته از کتاب

«۱۰۰ نکته که هر نوجوان و جوانی باید بداند».



په‌ها تعطیلات تابستون چی کاره‌اید؟



ShaYesTeh:

مالا کو تا تابستون؟



afsaneh:

کبابی کاری، همین چند روز دیگه امتحانا شروع می‌شه!



ShaYesTeh:

نه بابا، کی سال تمصیلی شروع شد که الان داره تموم می‌شه؟



afsaneh:

همون وقت که شما فواب تشریف داشتین.



ShaYesTeh:

دروغ میگی! امتحان چی داریم؟ من نفوندم که.



ما که تعطیلات تابستون قراره بریم مصر.



soIMaZZZZZ:

نه بابا! خارج؟!



soheila:

دروغ می‌که. این آله بره خارج، خارج کجا بره؟



من مکه در و پنجره‌ام که می‌گی این. تازه، دروغم کجا بود! قراره بریم کویر مصر. توی ایرانم. خارج نیست.



ShaYesTeh:

تابستون توی کویر کباب می‌شی جوجه!



اتفاقاً جوجه هم با فورمون می‌بریم.





زنگ
آخبار

علی زراندوز

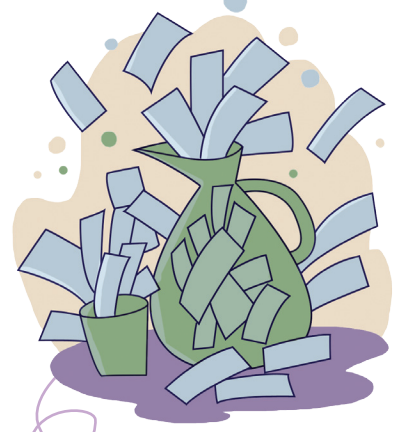


دانستن
نام نویسنده و مترجم به
مطالعه هر فمند کورگان منجر می شود
آقای افباری: البته به شرطی که بعد از مدتی
تکویند از نام نویسندگان و مترجمان هم امتحان
گرفته می شود!

باید
کمک کنیم که تاثیر همیشه پر
رونق باشد
آقای افباری: با این نقشی که بپهها سر کلاس
برای جور کردن دلایل موجه نوشتن تکالیف و
تومیه دیر آمدن هایشان بازی می کنند، تاثیر حداقل
در مدرسمان همیشه پر رونق است!



معاون
وزیر آموزش و پرورش؛
باید ورزش دانش آموزی به ورزش
دانشگاهی اتصال یابد
آقای افباری: الان هم بعضی وقتها متصل
می شود... مثلاً ما چند وقت قبل مسابقه دو داشتیم،
محل شروعش مدرسه مان بود و نقطه پایانش
دانشگاه!



ثبت
اطلاعات مربوط به سلامت
دانش آموزان در سیستم «یکپارچ» الکترونیک
آقای افباری: بیشترین، ولی سوالی که در این جا فیلی
ذهن را درگیر می کند، این است که بطوری این همه
اطلاعات روی یک دست «پارچ و لیوان» نوشته
می شود؟



کتابخانه
مبارزی کوک و
نوبهوان کتابخانه ملی راه
اندازی می شود
آقای اقباری: کتابخانه واقعی که چندان
طرفدار ندارد، بلکه نوع مبارزی اش
مثل بوفه مدرسه شلوغ و
پرازدهام شود!

ساحل بی خیال

بزرگ ترین دریاچه توی جهان
دریاچه نه، دریای مازندران

دریایی از ماهی های فاویار
ماهی گیرا تو قایقاکرم کلر

شمال کشور شده قلب ایران
تو تعطیلات نصف وطن همونان!

بازم ولی میف که ما آرما
با هلدردم پلدرم و ارعا

ستم به رحمت خدا نمودیم
بس که همش فقط به فکر سویدیم

ساملو با آشغال بی خیالی
کرده ایم از موجود زنده خالی

نسل تموم ساکنای دریا
میرن همه با هم به بار فنا

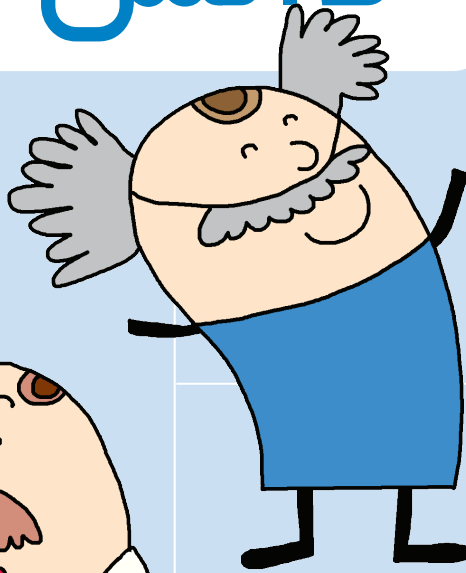
امانت طبیعت فراوند
دست من و شما سپرده یک چند

چه فوبه که از فواب غفلت پاشیم
بیاییم مواظب امانت باشیم

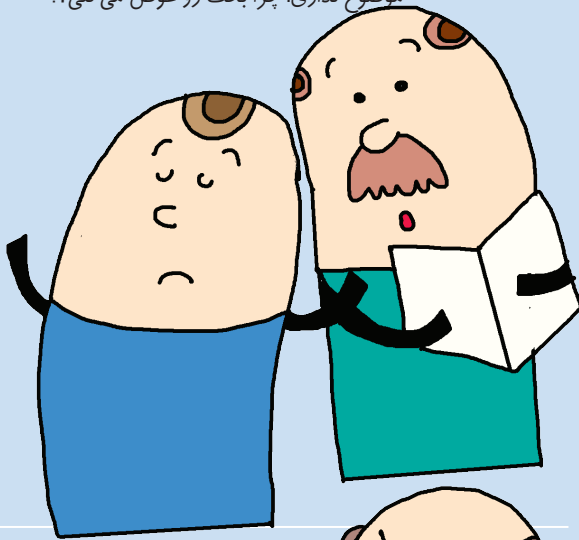


دانش هنگ

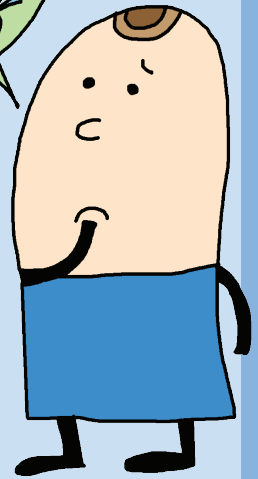
۴ به بابام گفتم در آینده می‌خوام دانشمند بشم. لطفاً به موضوع برای تحقیق و بعدش دانشمند شدن به من بدید. بابام گفت: پسرم، تو باید اول مدرسه رو تموم کنی، بعد بری دانشگاه، بعد دکترا بگیری و سال‌ها تحقیق و پژوهش کنی تا دانشمند بشی. راه درازی در پیش داری. گفتم: بابا راه کوتاه‌تر از این حرفاست. خوب موضوع نداری، چرا بحث رو عوض می‌کنی؟!



۱ امروز تصمیم گرفتم در آینده دانشمند بشم.



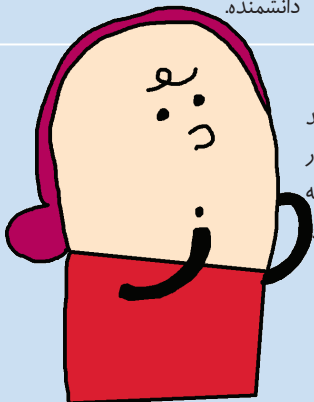
۲ اول تصمیم گرفتم به مقاله بنویسم. به چند تا مرکز که برای بقیه دانشمندا مقاله می‌نویسن زنگ زدم تا برام مقاله بنویسن، ولی هزینه‌اش خیلی بالا بود.



۵ رفتم مدرسه. معلم گفت: بیا پای تخته تمرین حل کن. گفتم من می‌خوام دانشمند بشم، وقت این کارا رو ندارم. معلم گفت: خوب می‌خوای درباره چی تحقیق کنی؟ گفتم: درباره اینکه چطور در کلاس درس دانشمند تربیت کنیم؟ معلم گفت: برو بیرون از کلاس. این اولین راه پرورش دانشمنده.



۳ بعد رفتم پشت رایانه بابام نشستم تا با سه عمل اصلی مقاله نویسی، یعنی جست‌وجو و بعد برداشتن و در آخر هم چسباندن، به مقاله خوب بنویسم. یادم اومد من اصلاً موضوعی برای تحقیق ندارم.



۶ مامانم می‌گه از وقتی دانشمند شدی، دیگه گوشت به حرف بدهکار نیست. می‌گم: مامان! تو این دور و زمنه دانشمندای الکی مثل من از همه طلبکارن نه بدهکار.

